



- صبح آمده است برخیز
(بانگ خروس گوید)
- وین خواب و خستگی را
در شط شب رها کن.

مستان نیم شب را
رندان تشنه لب را
بار دگر به فریاد
در کوچه ها صدا کن.

- خواب دریچه ها را با نعره سنگ بشکن
بار دگر به شادی
دروازه های شب را، رو بر سپیده وا کن.

بانگ خروس گوید:
- فریاد شوق بفکن
زندان واژه ها را، دیوار و باره بشکن
و آواز عاشقان را، مهمان کوچه ها کن.

- زین بر نسیم بگذار
تا بگذری از این بحر

وز آن دو روزن صبح
در کوچه باغ مستی
باران صبح دم را
بر شاخه اقاقی
آیینۀ خدا کن.

- بنگر جوانه ها را، آن ارجمندها را
کان تار و پود چرکین، باغ عقیم دیروز
اینک جوانه آورد.
بنگر به نسترن ها
بر شانه های دیوار،
خواب بنفشگان را
با نغمه ای در آمیز
و اشراق صبح دم را، در شعر جویباران
از بودن و سرودن
تفسیری آشنا کن.

- بیداری زمان را
با من بخوان به فریاد؛
و مرد خواب و خفتی،
«رو سر بنه به بالین، تنها مرا رها کن.»

محمد رضا شفیعی کدکنی

• این مصرع از مولوی است

